

صید علیخان درگزی

مرا استاد شعر پارسی اوست
بنام ایزد زهی استاد و سرور!

(ملک الشعراء بهار)

علی کریمیان *

چکیده:

صید علیخان درگزی از تیره قارشی قوزی و از خاندان دیرین حکمرانان چند صد ساله درگزی می باشد. او در درگزی به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در مکتب خانه های درگزی، و تحصیلات ادبی خود را در نزد استاد میرزا مهدی خدیو گیلانی به پایان رساند. سپس چندین سال نایب الحکومه لطف آباد درگزی شد و بواسطه نظم و امنیتی که در آن ناحیه بوجود آورد، از طرف حکومت خراسان مفتخر به دریافت یک ثوب لباده ترمه گردید. او در طی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۸ قمری حکمران درگزی شد و بعدها به دلایلی که در مقاله ذکر شده از حکومت کناره گیری و به پسرش مسعود خان تفویض گردید. صید علیخان در مشهد به انجمن ادبی خراسان راه یافت و با تعدادی از فضائل ادبی همنشین و همدم بود. او در نقد الشعراء و انساب شناسی سرآمد روزگار خود بود، همچنین شاگردانی همچون: ادیب نیشابوری و ملک الشعراء بهار از خوان فضائل خان خوشه چیدند که هر یک از مفاخر ایران محسوب می شوند. گویا صید علیخان دیوانی هم داشته که فقط چند شعر از آن باقی مانده و مابقی در جریان کشته شدنش در سال ۱۳۳۶ قمری و غارت منزلش از بین رفته است و در پایان تعدادی از اسناد موجود در باره ایشان که در کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و سازمان اسناد ملی ایران موجود بود، پس از بازنویسی در مقاله درج گردیده است.

خاندان صیدعلیخان

صیدعلیخان چپشلویی^۱ (معروف به درگزی)، از تیره خوانین ترک قارشی قوزی،^۲ از خاندان دیرین حکمرانان چند صدساله درگزی^۳ می باشد، وی فرزند سلیمان خان چپشلویی حکمران درگزی است.^۴ پدر مشارالیه هفت پسر داشت^۵ و پسر بزرگشان اللهیارخان بود و بعد سعادتقلی خان، محمدعلی خان (منصورالمک) و سپس صیدعلیخان قرمخان، صاری خان و علی یارخان بودند.^۶ نیای بزرگ این خاندان (باباخان بیگ چپشلو) سردار دلاور نادرشاه بود که در نبرد بزرگ ترکستان کشته شد^۷ و بهبودخان چپشلو نیز همانند باباخان در کشورگشائی نادرشاه و در اکثر جنگهای نادر درالتزام او بوده و با وی همکاری داشته است. از آن پس بزرگان این خاندان یکی بعد از دیگری حکومت درگزی را بعهده گرفته اند.^۸ خود صیدعلیخان در شعری سابقه فرمانروایی خاندانش را چنین سروده است:

چارصدسال فزون شد که ز تیغ کج ما

خوابد در چشم همماز بک و افغان نه بود

نیرالدوله خداوند خراسان که چنو

نیری تابان برگنبد گردان نه بود^۹

افتخار دره گزار روزاز "صیدعلی" است

که در آفاق چنومرد سخن دان نه بود

شرح حال صیدعلیخان

صیدعلیخان در درگزی متولد شد. او یکی از مرزداران فاضل خراسان،

ادیبی دانشمند، شاعری ماهر^{۱۰} و از نسابه^{۱۱} معروف خراسان بود. وی پس از تحصیلات مقدماتی در درگزی به مشهد رفته، و تحصیلات ادبی خود را در محضر استاد میرزا مهدی خدیو گیلانی^{۱۲} به پایان رسانیده، و فنون ادب را نیز از وی آموخته بود.^{۱۳} او چندین سال، نزدیک کوچه آسیا بالا خیابان مشهد، و در همسایگی میرزای خدیو منزل داشت، و از آغاز آمدن خدیو به خراسان و حالات وی، و به تبع از داستان «اصحاب سراچه» به تفصیل آگاه بود.^{۱۴}

صیدعلیخان حاکم لطف آباد

کلنل استوارت که در زمان حمله نیروهای روسیه به فرماندهی جنرال اسکوبلف مأمور تصرف خانات آسیای میانه بود به درگزی مأمور می شود که مراقب پیشرفت روسها شود تا مبادا آنان به سرحد هندوستان نزدیک شوند، او در این مأموریت که از ۲۴ ذیحجه ۱۲۹۷ ق. تا ۵ ربیع الاول ۱۲۹۸ ق. در درگزی اقامت داشت، یکبار به همراه مسیو ادونوان (مخبر روزنامه دیلی نیوز) و در واقع مأموریتی مشابه استوارت داشت، در معیت محمدعلیخان بیگلر بیگی و حاکم درگزی سفری به لطف آباد داشته، او در این سفر صیدعلیخان را که حاکم لطف آباد بود، ملاقات کرده و در گزارش خود، در این باره می نویسد: «... ما به محمدآباد^{۱۵} (درگزی)، مراجعت کردیم، و روز بعد حاکم بقدر چهارصد نفر سوار جمع کرده، و به لطف آباد عازم گردید. لطف آباد که بعضی اوقات موسوم به «باباجق» می باشد، شهر کوچکی است در ولایت اتک؛ مملکت صاف و مسطح

موسوم به «اتک» می‌باشد. آب آنجا فراوان، و زمین آن حاصلخیز است. ولی تراکمه^{۱۶} صدمات کلیه به آنجا وارد می‌آورند. این زمین قسمتی از ولایت دره جز می‌باشد، و حاکم آنجا نایب‌الحکومه است موسوم به «صیدعلیخان» و برادر بیگلربیگی درمجز است. صیدعلیخان از من و مسیو ادنونان گماشته «روزنامه دیلی نیوز» به کمال محبت و مهربانی پذیرائی نمود... جمیع اهل لطف‌آباد خود را حاضر و مستعد نمودند که هرگاه... تراکمه به یکی از قرای واقعه در نزدیکی لطف‌آباد یورش ببرند، آنها از لطف‌آباد بیرون شتافته و درصدد مدافعه برآیند.^{۱۷}

همچنین در سال ۱۳۰۲ قمری، میرزا رضا دانش (پرنس ارفع) به سمت مترجم در هیأت تعیین حدود سرحدات خراسان - که ریاست آن با سلیمان خان افشار (صاحب اختیار) بود - تعیین، و عازم آن نواحی گردید. این مأموریت سه سال طول کشید. در این زمان صیدعلیخان، حاکم لطف‌آباد بوده است. او درباره صیدعلی که در کتاب به اشتباه «سیدعلی» نوشته شده، می‌نویسد: صاحب اختیار گفت شما بروید با دویست نفر سوار قوچان و بجنورد و دره‌گز، قلعه آنجا را که [استحکام کافی جهت حمله سیدسیاه‌پوش ندارد و] خراب شده، و درش شکسته، خرابیهای آنجا را تعمیر کنید و محمدعلیخان حکم داد به حاکم لطف‌آباد صیدعلیخان به کدخداهای حصار و شلنگان که هر قدر عمله و نجار لازم باشد فی‌الفور به شما بدهند.^{۱۸}

در ۸ ذی‌قعدة الحرام ۱۳۲۱ قمری بواسطه نظم و امنیتی که صیدعلیخان در ناحیه تحت حاکمیت خود بوجود آورده بود، از طرف ایالت خراسان یک ثوب لباده ترمه توسط معاون الوزراء برای او ارسال گردید.^{۱۹} صیدعلیخان برادرش قره‌خان را که محمدعلی خان منصورالملک را مجبور به ترک درگز نموده بود، و خود امور حکومت را به عهده گرفته بود از کار برکنار و از درگز بیرون کرد، و در سال ۱۳۲۵ قمری حکمرانی درگز را برعهده گرفت، او برای جلوگیری از تجاوزات تراکمه به خاک درگز و حفظ و حراست مناطق مرزی اقدامات شدیدی معمول داشت و هرگونه تاخت و تاز آنها را سرکوب و اموال اسراء درگز را از غارتگران بازپس گرفته و به صاحبانش مسترد کرد.^{۲۰} در مورد پایان یافتن دوران حکومتش نیز دو روایت نقل گردیده:

۱- ایشان با غلامرضا آصف‌الدوله - والی وقت خراسان - اختلاف پیدا کرد و در سال ۱۳۲۸ ق. به مشهد احضار شد،^{۲۱} استاد کلیم‌الله توحیدی، در جلد چهارم کتاب «حرکت تاریخی کرد به خراسان» در مورد اوضاع آشفته درگز در دوره حکومت آصف در خراسان می‌نویسد: آصف‌الدوله پسرش امیرحسین و دیگر پسرش جعفرخان ظلم و ستمگری و جنایات بی‌شمار و بی‌حدی نسبت به مردم خراسان انجام دادند که همگی از مال و جان خود بیزار گشته و آواره کوه و بیابان شدند و به قول معروف با چراغ خاموشی به دنبال عبدالرضا خان شجاع‌الدوله^{۲۲}

می‌گشتند. امیرحسین در قوچان آن‌چنان بر مردم سخت گرفت و آزارها و شکنجه‌ها کرد که مردم ناچار به تلگرافخانه ریخته و بست نشسته و به تهران شکایت‌ها کردند... پس از این که آصف‌الدوله از برکناری منصورالملک از حکومت درگز طفره می‌رفت مردم به تهران شکایت کردند و این زمان دور ججوخان جمع شدند و ججو، منصورالملک را پس از یک جنگ محلی دستگیر و زندانی ساخت، و سپس از درگز بیرون راند. حکومت جدید برای ارضای خاطر مردم درگز صیدعلیخان، برادر دیگر منصورالملک را به حکومت درگز منصوب نمودند.^{۲۳} و روزنامه حبل‌المتین نیز در ذیل وقایع ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ در مورد اختلاف آصف‌الدوله با صیدعلیخان مطالبی از نویسندگانی با نام مستعار «خادم وطن ح» درج کرد که در ذیل بیان می‌گردد: «صیدعلیخان حاکم درجز را سپهسالار محض اخذ پول احضار کرد، و معاون‌التجار از قول آصف‌الدوله که تازه به حکومت آمده بود تا پنج پاکت نوشت مادامی که ایشان در مشهداند، وارد مشو که آنها روز پنجشنبه حرکت خواهند کرد، و دو روز بعد وارد می‌شوی. صیدعلیخان نیز به همین لحاظ مسامحه کرده، وقتی که وارد شد، بهانه ساختند که چرا سپهسالار احضار کرد اطاعت نمودی، و محبوسش کرده، سی و چهار رأس اسب ممتاز او را ضبط کردند، و علاوه هر شبی هم به هر رأسی یک قران و نیم خرج برای علیق می‌گرفتند و وعده می‌دادند که هر وقت از حبس بیرون شدی، اسبها به تو مسترد خواهد شد. پس از اخذ چهارصد تومان خرج و علیق که صیدعلیخان از حبس بیرون شد، یک اسب هم ندادند. هزار و پانصد تومان بعنوان جریمه سپهسالار دفعه گرفت، و هزار و دویست تومان دفعه دیگر، امیرحسین خان پسر آصف چون که دیوان بیگی بود، و بس که زجر و اذیت می‌کرد، یومیه صدویست تومان شلتق می‌نمود. آخر به آستان قدس پناه برد، چون خود آصف متولی بود، ده فراش و ده دربان مأمور کرده حرمت آستانه را که یهود و نصارا نگاه می‌دارند، شکستند؛ و به منزل صیدعلیخان ریخته چهارصد تومان نقد و فراش خانهاش را بردند. مأموری که برای آوردن عیالش به درجز فرستاده بودند، صریح می‌گفت: آقای امیرحسین خان به من سپرده هر چه در میان این بارها لایق آقای امیر است، باید بردارم. بقدر شش هزار تومان از طلا و قالی و قالیچه، حتی رخوت زنان را ضبط کردند.»^{۲۴}

۲- چون صیدعلیخان علاقه چندانی به مقام و جلال حکومتی نداشته، لذا امور حکومتی را با موافقت نیرالدوله - والی وقت خراسان - به عهده پسرش مسعودخان واگذار نموده است.^{۲۵} به هر حال او در سال ۱۳۲۸ ق. به مشهد عزیمت ومدتی را با خانواده‌اش در مشهد ساکن شد، و به جای او محمدعلی خان منصورالملک به درگز اعزام شد.^{۲۶}

صیدعلیخان در مدت اقامت خود در مشهد به انجمن ادبی خراسان و محضر اساتید راه یافت و با میرزا حبیب^{۲۷} شاعر معروف خراسان، میرزا

غلامرضا درگزی، عبدالحسین منشی‌باشی، حاج میرزا جواهری^{۲۸}، حاج میرزا زرگرباشی بامداد و ابراهیم عنبرانی همنشین و همدم شد و به فضائل ادبی خود افزود.^{۲۹}

آشنائی ادیب نیشابوری با صیدعلیخان درگزی

شیخ عبدالجواد (ادیب نیشابوری)^{۳۰} درباره آشنائی خود با صیدعلیخان می‌گوید:

«در نیشابور فقط دیوان قآنی داشتم وشاعری دیگری جز به اسم نمی‌شناختم. در اوایل انتقال به مشهد با کتابفروشی به نام «مقدس» - که در یکی از حجرات صحن کهنه کتابفروشی داشت - آشنا شده بودم که از عدم بضاعتم آگاه بود، کتاب به من امانت می‌داد» «روزی در کتابفروشی نشسته بودم و مجلس را گرم می‌داشتم شعرهای قآنی را به شد و مدّ و به طرز هیجان آوری می‌خواندم، یک مرد هم آنجا نشسته بود و من او را نمی‌شناختم. بعد از این که گوش داد شعر خواندن مرا، و خاموش شدم، گفت: شما ذوقتان خوب است، شعر را خوب می‌خوانید، زیاد هم از بر کرده‌اید ولی عمرتان یک قدری ضایع شده» «کتابفروش مرا به او شاعر معرفی کرد و گفت: شعری بخوان! چون خواندم آن

مرد سری تکان داد و گفت: موزون بود! من که انتظار احسنت داشتم از این کلمه او متأثر شدم.» بعد آن مرد گفت: اشعار متأخرین را به کنار بگذارید، قابل حفظ و ضبط نیستند، از اشعار قدما گلچین و از بر کنید، از قبیل: عنصری، فرخی سیستانی، عسجدی، مسعود سعد سلمان. این حرف به نظرم پسندیده نیامد ولی در من تأثیر کرد.» سپس آن مرد به «مقدس» کتابفروشی گفت: یک دیوان فرخی و منوچهری از طرف من به ایشان هدیه دهید که حیف است ایشان شاعر خراسانی باشند و سبک خراسانی ندانند. بعد از آن به دواوین آنها پرداختم، شعرهای گلچین آنها را حفظ می‌کردم، مهارت پیدا کردم، دیدم شعرهای متأخرین بسیار در نظرم سست و پست آمد. چنان که ایشان گفته بودند بعد جستجو کردم که این مرد که بود که این طور مرا راهنمایی کرد؟ گفتند: استاد شعراست، یگانه شعرشناس زمانه «صیدعلیخان درگزی» است. من بنای دوستی با ایشان گذاشتم، ایشان هم راجع به من صحبت و دوستی اظهار می‌کردند.^{۳۱}

میرزا حبیب خراسانی شاعر و عارف خراسانی درباره صیدعلیخان می‌نویسد: در جلال قدر ادبی و کمال فضل مرحوم خان همین بس، که می‌گفتند، ادیب نیشابوری استاد ادب خراسان، از خوان فضائل خان



منصور الملک

صید علیخان دره‌گزی

ساروخان آقا

برخوردار بوده، و دقایق ادبی را از او فرا گرفته است.

مرحوم ادیب ملاقات و دعوت هیچ یک از اعیان و خوانین خراسان را نمی‌پذیرفت، مگر مرحوم صیدعلیخان که هر جا بود؛ با شوق به دیدارش می‌شتافت و همچو استادان عالیمقام از وی تجلیل و احترام می‌فرمود و گاهی که این هر دو بزرگوار مرا سرافراز می‌فرمودند، فیض محضرشان حظی بود گر آنقدر، که کمتر نصیب کسی می‌شد.^{۳۳} مرحوم ابراهیم عنبرانی از ادیبان و مدرسان خراسان درباره وی می‌نویسد: مرحوم خدابنده که یکی از شخصیت‌های علمی خراسان محسوب می‌شد مکرر به بنده [می‌گفت] که از صیدعلیخان یادت می‌آید، گفتم: اوقاتی که به درس ادیب می‌رفتم مرحوم صیدعلیخان به حجره ادیب می‌آمد. گفت بعقیده تو ادیب استفاده از صیدعلیخان می‌کرد یا صیدعلیخان از محضر ادیب بهره‌مند می‌شد. گفتم علی‌الظاهر صیدعلیخان خوشه‌چین محضر ادیب بود. گفت نه اشتباه کردی بلکه ادیب استفاده از صیدعلیخان می‌کرد.^{۳۴} همچنین شاهزاده نیری که محشور با صیدعلیخان بود و مدت‌ها ریاست و حکومت دره‌گز را بعهده داشت و بعلاوه حضرتش دارای طبعی سلیم و ذوقی مستقیم می‌باشد و گفتارش در این موضوع حجیت دارد در بعضی از گفتارش به صیدعلیخان اشاره کرده و امتیاز و تخصص صیدعلیخان را در دو چیز می‌داند:

۱- در علم انساب و درین علم منحصر بفرد بود و بطوری که آقای نیری می‌گفت بعضی از خانواده‌ها را تا هفتاد پشت بیان می‌کردند که اسباب شگفتی شنوندگان از هوش و حافظه معظم‌له می‌باشند. شاید در جهات دیگر تاریخ که عبارت از علم بوقایع و تولدات و وفیات باشد مردمانی به توانایی او بودند ولی در جهت انساب منحصر بفرد بود.^{۳۵} و نقل است به هنگام حکمرانی صیدعلیخان ژنرال سایکس^{۳۶} برای کسب اطلاعات تاریخی درباره نادرشاه به درگزر مسافرت و ناچار متوسل به صیدعلیخان گردید، و به همراه خان ادیب درگزر به مولودگاه نادری سر می‌زند و بسیاری از مطالب سه فصل (۷۰-۷۱-۷۲) از «تاریخ ایران» خود را که درباره نادرشاه افشار است براساس روایت‌ها و اطلاعات صیدعلیخان نوشت و مخصوصاً قید کرد:^{۳۷} صیدعلیخان که نیایش از فرماندهان محبوب نادرشاه بود راجع به مولودآبادنادر که به من داد که من آنها را به انجمن پادشاهی انگلستان دادم.^{۳۸} و در جای دیگر نوشت: صیدعلیخان که از منابع محلی ماست می‌گفت که حکایتی که طبق آن کلات در تصرف عم نادر بوده کاملاً بی‌اساس است و من هم نظریات او را در این باب اختیار نمودم.^{۳۹}

۲- تبخیر خاص او در نقد الشعر بود و شعر هم می‌گفته و این سخن از ادیب، معروف است که من اشعار از صیدعلیخان هستم و او شعر فهم‌تر است از من. و بینش در مورد سبک شعر صیدعلیخان می‌نویسد: «در این که مرحوم صیدعلیخان خود تحت تأثیر چه کسی قرار گرفته بحث

است، بعضی او را متأثر از محضر شمس هندی می‌دانند ولی بطوری که آقای محمود فرخ شاعر و استاد خراسانی می‌گفتند: شمس هندی در ادبیات عرب دست داشته و از ادبیات فارسی بهره وافر نداشته است، بعضی دیگر می‌گفتند که صیدعلیخان سفری به تهران کرده، در آن سفر تحت تأثیر قرار گرفته است.^{۴۰} «و در اثبات تبخیر ایشان در شناخت و نقد شعر، ملک‌الشعراء بهار در نامه‌ای به الکساندر بولدیرف - مستشرق روسی و مصحح کتاب بدایع‌الوقایع محمود واصفی - می‌نویسد: اما این شعر، خاصه قصیده (شاهزاده بلغار) که به سنائی نسبت داده شده است، اگر از سنائی نباشد از شاعر قدیمی دیگری است که قدری به زبان توده نزدیک گفته است و اتفاقاً این قصیده در خراسان هم یک قرن قبل شهرت زیادی داشته و در مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شده و من آن را از استاد [صیدعلیخان] شنیده بودم که می‌گفت: «ما در شهر درگزر (شهر سرحدی خراسان که به خاک آخال و ایبورد متصل است) در مکتب‌خانه این شعر را از بر کرده بودیم.»^{۴۱}

دیوان و اشعار صیدعلیخان

از صیدعلیخان ادیب، دیوان شعری باقی نمانده، بقراری که دخترش محترم خانم چاووشلو - که تا چند سال پیش حیات داشته و برای استاد سیدعلی میرنیا تعریف کردند، او اشعار خود را اغلب روی کاغذ پارهای می‌نوشت، و در کیسه‌ای جمع می‌کرد، و بعد از کشته شدن متأسفانه متوجه ارزش معنوی آن کیسه یا بسته نشدند، و به وسیله ناآگاهانه از بین رفت، و فقط قطعات و رباعیات و غزلیات چندی از او در خاطر بعضی از علاقمندان و ادبای خراسان از جمله محمدهاشم میرزا افسر، که مدت‌ها رئیس انجمن ادبی ایران بود و همچنین غلامرضا ریاضی، مؤلف دانشوران خراسان، باقی مانده بود که در مجله فرهنگ خراسان قسمتی از آن منتشر شده^{۴۲} و اینک اشعاری چند که از صیدعلیخان بدست آمده یا در اذهان باقی مانده که در این مقال می‌آوریم:

ثواب و گناه

در جامه سیاه ببین آن دو هفته ماه

خورشیدناگر ندیدی اندر شب سیاه

ایمان شنیدم‌ای که بود در لباس کفر

یا دیدم‌ای ثواب پس ظلمت گناه^{۴۳}

ادیب در استقبال او گفته:

آن پیکر سفید در آن جامه سیاه

و آن عارض لطیف در آن طره دوتاه

ماهی دو هفته است گرفتار نقاب ابر

و آینه‌ای است رنگ گرفته به زنگ آه^{۴۴}

دوستی با مردم دانا چو زرین کاسه ایست

بشکند یا نشکند باز توانش ساختن

دوستی با مردم نادان سفالین کوزه ایست

بشکند یا نشکند باید بدور انداختن^{۳۳}

رباعی در مذمت افیون

از دیده شب و روز همی بارم خون

زین طالع دون

بیگانه ز عقل و آشنایم بجنون

زین چرخ حرون

دانی که مرا چه کرد پامال و زبون

از حلقه برون

افیون افیون! باز هم افیون افیون

افیون افیون^{۳۵}

رباعی

ای بی سبب اسرار حق افشا کرده

مانند خروس بانگ بیجا کرده

پرفتنه جهان چون جاهل دون

ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده^{۳۴}

غزل

باز شد باز وای بر من و دل

چشمش از ناز وای بر من و دل

مرغ دل تا به گوشه بامش

کرد پرواز وای بر من و دل

یار دمساز من کنون با غیر

شده دمساز وای بر من و دل

دل من برد و قصد جان دارد

ترک قفقاز وای بر من و دل^{۳۷}

[این ابیات به صیدعلیخان منسوب است و در مقاله عنبرانی در آخر هر بیت «بر من و دل» نوشته شده و بیت دوم نیز در مأخذ ذکر شده، نیست.]

در تعریف درگز

موطن انوری و مولد نادرشاهی

درگز دان که چنو در همه ایران نبود

شهرهای کهنش گرچه کنون ویرانست

از فلک ناحیتی نیست که ویران نبود

شهر باوردیا ناحیه داراگرد

با چوشهرستان کو در همه کیهان نبود

سنگ امروز بر آثار همه گریانست

وای بر سنگدلی کاینجا گریان نبود

چارصد سال فزون شد که ز تیغ کج ما

خواب در چشم همه از بک و افغان نبود

نیرالدوله خداوند خراسان که چنو

نیری تابان برگنبد گردان نبود

افتخار در گز امروز با صیدعلی است

که در آفاق چنو مرد سخندان نبود

بود هم انوری ر لموطن و پایتخت اشکانی

که شاهان خوانده اند این مرز شمشیر ایرانش^{۳۸}

راز و نیاز

انیس روزها وای مونس شبهای من

وای بر من گر از تو دور افتم دمی ای وای من

مرا محبوب چون لیلی و من مجنون تو

من تو را چون وامق شیدا و تو عذرای من

نیست لیلی تا بود در نیکویی مانند تو

چیست مجنون تا شود در عاشقی همتای من^{۳۹}

صیدعلیخان از نگاه شاگردش ملک الشعراء بهار

پس از آنکه صیدعلیخان به مشهد عزیمت کردند با ملک الشعراء؛ آشنایی پیدا کرده، خود ملک در کتابهایش از صیدعلیخان بعنوان استادش یاد کرده، و مکتب ادبی او را ستوده است. او در کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی می نویسد: «صیدعلیخان، استاد من، که از ادبا و فارسی دانان مشهور عصر خود بود، آخرین مرد بزرگ آن خاندان، به دست گسان خود به تحریک عبدالحمید خان نامی با پسرش بقتل رسید»^{۴۰}

شاهزاده نیری نیز می گوید: بکرات ملک الشعراء (بهار) شعری که می گفت به صیدعلیخان عرضه می داشت و مشارالیه شعر ملک را حک و اصلاح می کرد و در مقدمه دیوان ملک این موضوع ذکر شده، در مقدمه کتاب سبکشناسی مرحوم بهار مرقوم داشته است که من سبک خراسانی را در خدمت پدرم مرحوم صبوری و مرحوم ادیب نیشابوری و مرحوم صیدعلیخان درگزی آموختم.^{۴۱} ملک الشعراء در قصیده‌ای با مطلع:

«به شهر ری شدم از دشت خاور

بدیدم کار ملک و کار کشور»

افزون بر آن ملک الشعراء در دوره حکمرانی مسعودخان در سال ۱۲۹۰ قمری برای شرکت در جشن عروسی مسعودخان (فرزند صیدعلیخان)

مسافرتی به درگز می‌نماید و مورد پذیرایی مسعودخان قرار می‌گیرد. به سبب ارادتی که به صیدعلیخان، استاد خود داشته، و کفایتی که از ناحیه پسر استاد آشکار می‌بیند، در بازگشت به مشهد^{۵۲} در قصیده‌ای سفرنامه خود را به نظم درآورده و استاد خود صیدعلیخان را ستوده است:^{۵۳}

بدیدم نغزو خرم سرزمینی

چو فردوسی به دیدار و به منظر

مهین مرزی ز داد آباد و در وی

خجسته مرزبانان دادگستر

امیری، نامداری، کامکاری

که درس نامداری کرده از بر

دلش چون سینه دریا گشاده

زدانش اندرو بسیار گوهر

زمیران و مهان چون او ندیدم

بسی بنشسته‌ام با میر و مهتر

سخن گوید بتو چونانکه گویی

سخن گوید پدر با پوز دلبر

مرا استاد شعر پارسی اوست

بنام ایزد، زهی استاد و سرور

بود در خانه‌اش بزمی و در وی

یکی خوان و در او هر چیز مضمیر

ز شاهانه خورش‌های گوارا

ز شربتهای دلخواه مقطر

ز رامش‌های پرویزی پیایی

ز بخشش‌های محمودی مکرر

مهین پور امیر این بزمگه را

به پا کرده پی سیور پیرادر

امیر نامور «مسعود بن صید»

که دارد از پدر دیدار و گوهر

زهی بیری که دارد این چنین پور

فرخی چرخ‌کش است این گونه اختر

دره‌گز کز نهیب ظلم شد زار

در او کار کشاورز و کدیور

کنون گر خط‌های آباد خواهی

بیادر این ولایت نیک بنگر

که از تدبیر پور اوستادام

به ببینی اندر او نعمای اوفر^{۵۴}

کشته شدن صیدعلیخان

در مورد کشته شدن صیدعلیخان و فرزندش مسعودخان - حاکم وقت درگز - روایت‌ها متفاوت است، اما خوشبختانه میرزا محمود صارم‌الممالک^{۵۵} در خاطراتش که انشاءالله بزودی به زیور طبع آراسته خواهد گردید این وقایع را بطور دقیق و به تفصیل نقل کردند. در این مقال آنچه آمده به اقتباس از خاطرات مذکور است و خوانندگان محترم را نه تنها برای آگاهی از این واقعه بلکه جهت آشنایی با تاریخ دقیق درگز از دوره مشروطیت توصیه به مطالعه این اثر نفیس و دقیق می‌نماید. میرزا محمودخان در این باره می‌نویسد: بین مسعودخان و زبردست خان اختلافاتی بروز می‌نماید، و زبردست‌خان به گلریز - قصبه بیلاقی در دو کیلومتری درگز - می‌رود، به شهر باز نمی‌گردد. این دوری از مسعودخان روابط حجتی قربان، حاکم را با زبردست خان نزدیک می‌نماید. در همین موقع شبی بهبودخان با همان رفقای که همه دارای اسبان خوب و مسلح به اسلحه مدرن آن روز بودند، و از نوخندان با خود همراه برده بود به منزل ما، در نوخندان آمده، شب را مهمان من بودند. آخر شب در موقع خواب که رختخوابمان نزدیک هم بود، محرمانه به من گفت: میرزا محمود، همین روزها خبر مهمی خواهید شنید. پرسیدم قضیه چیست؟ جواب داد که: یکی از نوکران من شبی از روی نادانی گوسفندی را در بیابان از یک گله گرفته و چوپان نیز با او گلاویز شده، و کتک مفصلی به او زده، می‌خواسته تفنگش را بگیرد و او هم عصبانی شده، برای آن که چوپان را بترساند، تیری به زیرپای او خال نموده، و پای او چوپان مذکور مختصری مجروح می‌گردد، و چوپان هم به خاطر این که من پسر عموی زبردست خان می‌باشم، و محبت ایشان نسبت به من آگاه بود، از شکایت صرف نظر می‌نماید. با همه این، وقتی مسعودخان از جریان آگاه می‌شود، گذشته از این که شیخ محمد - همان نوکر مذکور - را سیاست^{۵۶} و زندانی می‌نماید، شبی که تمام امراء و سران ایل و طایفه را با سوران خود دعوت نموده، و مجلسی تشکیل، و من را هم به آن مجلس دعوت نمود؛ و بدون آن که اطلاع از موضوع داشته باشم، به پیشخدمت خود دستور داده که بروید آئینه بیاورید. پس از آوردن آئینه در میان آن جمع، آئینه را به دست من داد و امر کرد هیکل و چشم کور خود را نگاه کن، با این شکل زشت و هیکل نحیف چه ادعای نابجائی دارید. البته یک سری اهانت‌ها و حرف‌های زشت که از گفتن آن شرم دارم، به هر حال بعد از تمام این اهانت‌ها مرا خلع سلاح نموده، و به زندان فرستاد، و چون بنده با سوارانم گارد نگهبانی پدرش بودیم، پس از اطلاع صیدعلیخان - پدر مسعودخان - از این جریان به مسعودخان پرخاش و اعتراض می‌کند که چرا اینقدر به مردم درگز اهانت نموده، و سخت می‌گیری. اینها جوان و نادان می‌باشند. یک نفر او - منظور نوکر بهبودخان می‌باشد - اشتباهی کرد و تنبیه و مجازات شده و به زندان فرستاده‌اید. چرا بهبودخان را

اینگونه تحقیر نموده، و زندانی کردید؟ عاقبت کار تو را خوب نمی بینم. لذا صیدعلیخان بدون اعتنا و بعد از این حرفها به مسعودخان، به زندان آمده، و من را با نوکرانم مرخص، و مثل سابق نزد خود برده و دائماً دلجویی و مهربانی می نماید، ولی این توهین مسعودخان در من آرامی و قرار نگذاشته بود تا این که شب قبل در باغ زبردست خان که حجبی قربان آقا - اسحاق بیگ، طاهروردی بیگ، اسمعیل حسین ندر(نادر) در حضور زبردست خان مجلسی تشکیل داده بودند و در آن جلسه قرار گذاشتیم که مسعودخان را به قتل برسانیم، و بعد از این اقدام هم در این نوخندان که از قشون روس خالیست همه جمع شویم و عبدالحمیدخان که زندانی مسعودخان می باشد را با خود به نوخندان آورده، و حکمرانی درگز را برای زبردست خان تقاضا کنیم... در اطراف این قضایا و افکار تا دمدمه صبح با بهبودخان مذاکره کردیم، و بنده خیلی سعی کردم ایشان را از اینگونه افکار و تصمیمات مانع شوم، ولی موفق نگردیم... بعد از این جریان بنده مدتی از بهبودخان بی اطلاع بودم، و از طرفی شنیدم که برایشان اتفاق بدی رخ نداده ست، لذا خیالم راحت شده بود، ولی از گفتار بهبودخان و آرزوگی قلبی او یک انقلابی در قلبم ایجاد شده بود. با این که بهبودخان قدی کوتاه و آبلهرو و چشمانی پر از تراخم و معیوب داشت، ولی خودش فردی با شخصیت و متهور و بی پاک بود، و همتی بلند داشت و می دانستم اگر این آرزوگی قلبی که از مسعودخان پیدا کرده بود اگر کاری هم انجام ندهد، خودش را از بین خواهد برد. انس و رفاقت فی مابین وادار کرده بود که دوباره ایشان را ملاقات و از این تصمیم، ایشان را منصرف نمایم؛ لذا برایش نامه نوشتم که اگر می توانید مرخصی گرفته به نوخندان بیاید، و اگر صلاح نمی باشد تا من بیایم. هنوز جوابی از بهبودخان دریافت نکرده بودم که یک روز صبح زود مرا از خواب بیدار کردند که سه نفر نگهبانهای رضاخان چند دفعه ای است که دم درب منزل آمده، تا بالاخره با عجله پدرم را نزد رضاخان برده اند.^{۵۷} هنوز از این ماجرا اطلاعی حاصل نشده بود که خبر آوردند مسعودخان و صیدعلیخان را شب گذشته، بهبودخان و اسماعیل حسین ندر به قتل رسانده، و خودشان هم با سوارانشان از درگز متواری شدند... بعد از چند روز از این قضیه، یعنی: قتل مسعودخان و پدرش می گذشت که نیمه شب شخصی بنام کلبعلی که از رفقای همدوره بود، که بهبودخان،

شیخ محمد، محمد، برادرش بیگوردی و دوسه نفر دیگر پیاده به باغ ما آمده و گفته اند: شما با آنها ملاقات نمایید. بدون درنگ نزد آنها رفتیم، و دیدم بهبودخان مریض، و بدنش تماماً زخم، در بستر خوابیده، بنده نیز که از روزی که ایشان به درگز رفته بود و تا امروز که مدتی می گذشت و از جریان این پیشامد اطلاعی نداشتم. از ایشان موقوفه را جویا شدم، چطور می شده که شما در این کار این گونه خود را به روز سیاه نشانده اید؟ اظهار کرد: همانطور که مسعودخان من را به کلی از زندگانی سیر نمود، خواستم بفهمانم کسانی که قد کوتاه، صورت زشت، چشم معیوب داشته باشند، قلب و روح آنها مثل سایر کسان می باشد، و تصمیم به کشتن مسعود گرفتم... [بهبود در مورد کشتن صیدعلیخان برای مرحوم صارالممالک چنین نقل کردند:] اسلحه ماوزیر را بیرون کشیده، از عقب در سر مسعودخان گذاشتم و شلیک نمودم... شیخ محمد نوکرم که پهلویم ایستاده بود، گفت: تأمل جایز نیست، بیا فرار کنیم وگرنه ما را دستگیر خواهند کرد. به طرف اسپهای خود که دم درب اندرون بود رفته، هنوز احدی در ارگ نمی جنبید، سیدباقر را در سربلیچ ارگ گذاشتم که کسی را نگذارد به طرف اندرون برود، به حسین خان جلفائی دستور دادم، اسپها را حاضر، سوار شده، به درب منزل صیدعلیخان رسیده که دیدم، سیدباقر یکی از رفقای ما تیر خورده و استخوانش را نرم شده، خواستم ایشان را سوار کرده با خودمان ببریم، از اسب خود را انداخته، و گفت: دیگر برای من صبر نکنید که وضع من خراب است. در این موقع صیدعلیخان، اسلحه پنج تیر بدست از اندرون بیرون آمد، جلو اسبم را گرفت و گفت: بهبود چه خبر است؟ گفتم: توی شهر تیراندازی شده، و سر کار مسعودخان دستور داده اند، بروید خبر بیاورید. گفت: سیدباقر چه شده؟ جواب دادم تفنگ خودش باز شده، تیر خورده، خواستم حرکت نمایم، گفت: بهبود مسعود را می خواهم، تا او را نشان ندهی تو را ول نمی کنم. هرچه التماس و التجاء کردم، جلوی اسبم را گرفته بود و افسار را رها نمی کرد، ناچاراً تیری به قلبش رها کرده، اسلحه را از دستش گرفتم، به محض این که به زمین افتاد، گفت: بهبود زوال تو را بگیرد. خیر نبینی. از اظهارات ایشان قلبم پاره شد، تا آن موقع مثل این که فتحی کرده و قلبم روشن بود، پس از آن دنیا برایم تیره و تار شد...»^{۵۸}

[نامه منحصر به فرد صید علیخان، به شیخ مهدی در سال ۱۳۲۴ قمری]

هو

قبله گاهها بحق حق و اولیای حق قسم است که زیارت دستخط مبارک جناب مستطاب عالی و دستخط مبارک بندگان قبله النام و حجة الاسلام آقای شریعتمدار آقای حاج میرزا ابوالقاسم دامت برکاته چشم روشن شد و شکر حضرت پروردگار را بجای آوردم که این عبد ذلیل را قابل این فیض عظمی و عطیه کبری فرمود، با وجود قیل و قال حکومت که کمتر از قیل و قال مدرسه نیست و دل شخص عارف را می گیرد چنانچه همه شکایت کرده اند خصوص حافظ شیرازی که گفته: دلم گرفت. یک چند خدمت بزرگان بندگان دیگر باید کرد. هر وقت شبی یا روزی ساعتی فرصت و فراغت روی شود مصاحب و همزبان ذوقی درین کلاشش عنقا و کیمیا وفا نایاب گمنام اسم بی مسمی است لهذا عمر گرامی بها و هدر می شود و به بطالت می گذرد از کتاب و کاغذ هم بهره ای نیست که برای کنج تنهایی خوبند اگر باز به مستطاب عالی امساله حج را بدل بالعمره نبوده یعنی نیشابور را مبدل به دره جز فرمایند بنده آن جا را به دیناری غلامی می خری و اگر فرض محال آقای حجة الاسلام مدظله العالی نیست می یاید که را ارشاد و راهنمایی و تقویت امور شرعیه مسلمین عوام دره جز فرموده؟ مثل نعمت غیر مترقبه و دولت ناگه میل سفر این خرابه سرحد بفرمایند که شهیدالله از محسنات این عنایت و امتنان این عبد و سایر مسلمین قلبم و زبان عاجز خواهد بود کی خیمه سلطنت آن گاه رضای درویش در آن قیل و قالهای هم چندان سودی نیست یک چند نیز سیاحت و تماشا لازم است.

جناب ناصر الشریعه حفظ الله شما هم مرحمت فرموده بودند رقعہ که نوشته بودند خط آقای امیرخان خودمان بود شناختم لیکن از بسیاری القاب شبه داشتم آخر به قید درست کردم محبت ایشان و ارادت بنده حالائی نیست که اگر جواب پاکت اندکی دیر شد موجب قهر و طرح گردد باقی عمر ایستادم به غرامت؛ هر چه بفرمایند اطاعت دارم، امیدوارم که جناب مستطاب عالی هر هفته چاکر را یاد فرموده به نوشتجات مرحمت آیات شاد فرمایند و آقای شریعتمدار دام ظلله العالی را بیشتر از [] ینها بسر التفات آورید تا حضرت حق به چاکر هم توفیق خدمتگزاری و جانثاری بیش از اینها عنایت فرماید و در سایه مبارک مثل سایر ملازمان غنوده آسوده باشم؛ و همیشه به چاکری و ملازمت آن وجود مسعود مبارک افتخار داشته باشم، دنبال آن مرحمت و این بندگی دعاگوی باخیر و سعادت کوتاه نگردد، شاید از برکت نعمت وجود مبارک ایشان باقی عمر را از سعیداً عواقبها بشمار آیم فی الواقع این موهبت عظمی بسته به همت بلند جناب مستطاب عالی است و گرنه ترسم این میوه درخت بلند که نیائی بدست کوتاهم، دست ما کوتاه و خرما بر نخیل با این مفاد ترا به خود گمان نمی برم که مگر بیش نهد لطف شما کامل چند. امیدوارم سایه بلند و مبارک بندگان حضرت حجة الاسلام مدظله بر مفارق مسلمین خاصه این عبد ذلیل و دیگر ناید و حضرت حق وجود مسعود جناب مستطاب عالی هم را سلامت بدارد. ایام شوکت و عزت و صحت مستدام باد.

برب العباد

صید علی دره جزئی

[فرار اهالی سرحد به شوروی، و اعتراض به رفتار صید علیخان با آنان]

کارپردازی دولت علیه ایران، مقیم عشق آباد، نمره ۴۱، تاریخ ۱۷ شهر صفر ۱۳۲۷ قمری
بمقام منبع وزارت جلیله امور خارجه

در بیست و هفتم ماه محرم گذشته مسیو لیتکین مأمور پلتیکی آخال فدوی را ملاقات نموده و از این قرار اظهارات نموده (بموجب تلگراف وزارت خارجه روسیه و حکم فرمانفرمای ترکستان کارپرداز ایران مقیم عشق آباد باید به اتفاق من برای تسویه اختلافات مابین حکومت و مردمان دره جز که فراراً به خاک آخال آمدند به آن جا برویم عجلاته هم با شخص شما را نمایند دولت علیه ایران می شناسیم به این جهت جناب جنرال یورئینوف حکمران ماوراء بحر خزر موکداً خواسته اند که شما هرچه زودتر با من حرکت کنید) فدوی جواب داد: تاکنون حکمی در اینخصوص از طرف اولیای دولت متبوعه خود دریافت نکرده ام، و بی اجازه نمی توانم معیت نمایم ولی در این باب تلگرافاً استینان نموده هرچه امر شد، اطاعت می شود؛ راضی شدند. این بود که آمده با دبیرالملک مشورت نموده، بنا شد تلگرافاً از حضور مبارک کسب تکلیف نمایم. تلگرافی عرض کرده خواستم از وجوه عمل کرد کارپردازی پولش را بدهند به تلگرافخانه بفرستم مخابره شود دبیرالملک قبول نکرده، گفتند: من تا آمدن مأمور جدید تمام وجوه عمل کرد را باید خودم اخذ نمایم و حاضر نیستم که دیناری به کسی بدهم، شما خودتان قرض کرده کلیه مخارج این مسافرت را بدهید، بعد دریافت دارید. فدوی هم لابد مراتب را تلگرافاً بعرض رسانید، پس از تحصیل اجازه تلگراف مبارک را به دبیرالملک نمودم. معلوم شد تلگراف رمزی هم بعنوان ایشان رسیده، همینقدر با کمال تغییر بفدوی گفتند: از من شکایت کرده اید؟ من از طهران تازه مراجعت کرده ام و اوضاع را خوب می دانم، اگر بخوایم نه این که از این بابت به شما دینار نمی دهیم بلکه مقرری شما را هم نخواهیم داد! فدوی بعد از شنیدن این جواب ناچار بدون این که تعرض نمایم از یک نفر تاجر ایرانی پول قرض کرده حسب الامر بطرف محمدآباد

دره‌جز عزیمت نمودم. مسیولیتکین مأمور آخال در ایستگاه آرتق منتظر فدوی بودند که بمحض ورود متنقلاً به محمدآباد برویم، فدوی وارد آرتق شده مشارالیه را با شش نفر سواره ترکمن او موسوم به (جگیت) ملاقات کرده ترتیبات مسافرت را فراهم آورده، فدوی مراتب را قبل از وقت به آقا میرزا علی محمدخان کارگزار دره‌جز و کلات اطلاع داده که با این هیأت به کارگزاری ورود و منزل خواهیم نمود. به حکومت و سایرین اعلام نمائید که اسباب توهّم مردم نشود. چنانکه تلگرافاً بعرض رسید شب پنجم صفر ساعت هشت آفرنگ وارد کارگزاری محمدآباد شدیم، صبح آن شب فدوی تحقیقات لازمه شخصی نموده و به حکومت دستورالعمل کافی داده و عصر روز پنجم مجلس در کارگزاری تشکیل و صورتمجلس اول که سواد آن از لحاظ مبارک لفا می‌گذرد برای اطمینان فراریان نوشته، همگی امضاء کرده، با چند نفر از جانب حکومت و سه نفر سواره ترکمن به سرحد فرستادیم که به فراریان اعلام نمایند و آنها چند نفر از خودشان معین نموده بفرستند تا با حضور طرفین قرار تأمین و عودت آنها را بدهیم فرستادگان رفتند و روز دیگر وقت شام سه نفر از طرف فراریان آوردند آنها را از اهالی قراء مزبور را حکومت دستگیر و محبوس کرده و چند نفر آنها را حکم کرده یکی گوش بریده و مابقی را هم به حکم حکومت همه روزه برده در سرچهار سوق در سرمای زمستان برهنه نموده و آب سرد به بدن آنها ریخته، تازیانه به آنها می‌زدند که به بدن آنها مجروح و مریض شده بودند، فدوی بعد از بدست آوردن تلگراف حضرت والا رکن‌الدوله که سواد آن نیز تلو از نظر انور می‌گذرد در غیاب مأمور روس صیدعلیخان را ملاقات و محرمانه نصیحت نموده، و اظهار نمودم که تا امروز هر اتفاقی افتاده گذشته است، اما صلاح این است از امروز شروع به دلجوئی و تسلیت مردم نموده و آنها را به عفو و مراحم اولیای دولت علیه امیدوار نمائید و اسباب زندگانی رعایا هرچه بدست می‌آید به آنها مسترد دارید که آتش فتنه خاموش شود والا چنانچه به تجربه رسیده این سرحد بواسطه قرب جوار و احوال زار خانواران بدتر از سایر نقاط مغشوش خواهد شد یعنی: فرقه آزادی طلب فقیر دوست ملت روس (سوسیال دمکرات)^{۴۹} که جان خودش را وقف حمایت مظلومین بنی نوع بشر کرده‌اند یکمرتبه با همین خانواران ترحماً متصل شده با قوه (دینامیت) و آلات ناریه می‌کنند. آنچه را که در سایر نقاط سرحدیه شمالی کرده‌اند، صیدعلیخان ظاهراً قدری تنبیه شد، ولی باطناً باز دنباله‌گیری دارد، فدوی چون کتمان این مطلب را خیانت می‌دانست لهذا صریحاً معروض داشت کلیه حکام و ولایات سرحدیه خاصه سرحد به این مهمی باید مردمان دیپلمات با قوه نظامی صحیح باشند و با مردم بطور اعتدال رفتار نمایند و الاسلوک این حکام ارثی عهد قدیم بدر اوضاع معیشت جدید نمی‌خورند. چند روز در محمدآباد مانده به نصایح و دلایل حکومت را ملایم کرده و تا جائی که پیشرفت داشت قرار آسایش و عودت فراریان را داده، در اداره گمرک جا داده، صبح روز دیگر فدوی شخصاً آنها را ملاقات و تحقیقات محرمانه کرد، معلوم شد گماشتگان حکومتی آمدن ماها را برخلاف اینطور شهرت دادند که خیال داریم آنها را کت بسته تسلیم حکومت نمائیم، بعد از شنیدن این خبر فراریان از ترس به ولایات آخال ترکستان متفرق شدند. بقرار تقریر این سه نفر و اظهارات موثقه سایرین بلواتیان پس از جمع‌آوری عده که به چهارصد نفر بالغ می‌شده از راه کلته چنار و قلعت‌جات درونگر به قصبه نوخندان حمله کرده بود، نتوانسته بود کاری بکند، تا قریب سیصد نفر از سواره و سربازان هزاره به سرکردگی محمدناصر و محمدخان نوخوری با چند عرابه توپ حسبالحکم ایالت خراسان بامداد رسیده بودند با جمعیت صیدعلیخان متصل شده متفقاً به نوخندان حمله برده و فاتح گردیده بودند. سران بلواتیان بعضی کشته و زخمی شده، و اکثری به خاک داخله متفرق و مخفی شدند. فدوی حکومت بعد از فتح، تصفیه بیشتر اهالی نوخندان را با خود همراه کرده قریب چهارصد خانوار رعایای بی‌طرف نوخندانی و چندین باب دکانین را غارت کرده حتی در و پنجره‌ها را کنده و برده‌اند، زن‌ها و دختران آنها را به اسیری تراکمه مدعوه داده و تخمیناً سیصد هزار تومان الجه و یغما برده‌اند از قرار مذکور قشون نظامی چندان ظلمی نکرده‌اند هرچه ظلم شده از طرف قلتبانان و تراکمه بوده است به این جهت بوده است که یکصد و شصت زن و مرد و بچه معیناً و باقی غیرمعین به نقاط سرحدیه خاک روس فراری شده بودند. قریب پنجاه نفر مرد هم و صور تجملات دویم را که ملاحظه می‌فرمایند در تکمیل انجام مأموریت و اطمینان رعیت نوشته و کارها را محکم کرده مراجعت کردیم، از طرف کارگزاران آخال هم گویا این زحمات فدوی را بتوسط سفارت خودشان بعرض برسانند.

خیلی محرمانه عرض می‌کند که در هنگام معاودت از محمدآباد حکومت یک رأس اسب که هر سه سال مأمور روس و یک تخته قالیچه ممتاز به فدوی دادند، فدوی قبول نکردم و او خالی از ذهن قبول کرد چون لازم بود عرض شد. فدوی رضا الحسینی

وزارت امور خارجه، ادراره روس، نمره ۱۴۷۵۷، مورخه ۲۶ ذیحجه ۱۳۲۷ قمری، یک ملفوف دارد.

وزارت جلیله داخله - از کارگزاری مهمام خارجه خراسان به وزارت امور خارجه اینطور راپورت رسیده است که این اقدامات بعضی از اهالی دره‌جز که به خودسری عادت کرده بودند، به پاره تحریکات به مشهد آمده، و ایالت را به اصرار مجبور به تغییر منصورالملک از حکومت دره‌جز کرده، و مراسله که در این خصوص از جنرال قونسولگری روس به کارگزاری کل رسیده، به وزارت خارجه ارسال داشته‌اند که سواد آن را برای استحضار آن وزارت محترمه لفا ارسال و مترصد است از اقداماتی که می‌فرمایند، وزارت امور خارجه را قرین استحضار فرمایند.

محمدعلی [امضاء]

[مشروحه منصورالملک درباره اقدامات غیرقانونی حاج تقی و عملکرد صیدعلیخان بعد از انقلاب مشروطیت در درگز]

ساحت مقدس دارالشورای کبرای ملی شیداله ارکانه

مختصراً شرح حال خود را از دره جز عرض و ارسال نمود، چون به عرض رسانده بود که کاملاً عرض حال خود را عرض خواهد نمود این است که به عرض این عریضه جسارت می‌نماید. خدمات اسلاف فدوی تماماً در کتب تواریخ مسطور است، لازم به عرض است خود بنده چهل پنجاه سال است قدم به جاده خدمتگزاری نهاده، در این مدت آنی از دولتخواهی و وطن‌پرستی خود قصور و غفلت ننموده حتی دو سال قبل در صورت بیکاری و معزولی و پریشانی در حالتی که تمام سرکردگان خراسانی تجافی نمودند، فدوی بدون جیره و مواجب یا استدعای چیزهای دیگر ریاست اردوی بجنورد که برای قلع و قمع تراکمه معین شده، قبول کرده و رفت، به امید این که خون ناقابل خود را در راه وطن ریخته به مقصود اصلی نایل شود پس از حرکت؛ اردو بحمدلله همه نوع پرستاری سربازان ملت را در هوای سرد زمستان کرده، نواحی آن حدود را کاملاً امن، بعد از مدت چهار ماه توقف و چهار پنج هزار تومان خرج از کیسه خود مراجعت به مشهد مقدس نمود. اگر شرح خدمات خود را عرض کند، موجب تصدیق خواهد بود. به هر حال فدوی با این همه خدمات در اول مشروطیت به تصویب انجمن محترم ایالتی مأمور دره‌جز گردید، با کمال رافت و مهربانی مشغول انجام خدمات و ترفیه حال اهالی آن جا بود. میرزا آقای دره‌جزی که هزاران خانه‌ها به اتفاق صیدعلیخان خراب و غارت کرده بود، به حکم ایالت و انجمن اردوئی مرکب از نظامی و مجاهد به ریاست مرحوم ناصرالملک دره‌جزی درآمده، میرزا آقا را دستگیر و اخراج از دره‌جز نمود و مشهد آورد. مدتی در مشهد و طهران بود، دره‌جز نهایت امنیت را داشت. ابدأ حرف و سخنی نبود. بدبختانه آقای ظهیرالسلطان در این مأموریت‌شان به فدوی بی‌تفاوت شدند. بطوری که به همه واضح گردید. چون فدوی طوری به حسن سلوک رفتار می‌کردم، بهانه نمی‌یافتند، تا این که حاجی تقی نام را برای آشوب فرستادند. آنچه که کتباً و تلگرافاً عرض کردم این شخص شرور و مفتن است ثمر نکرد، بیشتر بر تغییر خاطرشان افزود. چون حاجی تقی به تنهایی نتوانست آشوبی کرده دست اویزی برای ظهیرالسلطان به هم رساند، محض معاضدت با مشارالیه میرزا آقا که برخلاف میل تمان ادارات و اهالی شهر بود به دره‌جز مرخص کردند. آنچه فدوی و سایرین عرض کردیم قبول نکردند و پس از آمدن میرزا آقا، حاجی تقی علنی متفقاً بنای تحریکات را گذاشتند. توسط انجمن محترم ایالتی تحریک آنها تلگرافاً اطلاع داده، بعد از مدتی جوابی که ابدأ مطابق سؤال نبود دادند. میرزا آقا و حاجی تقی هم مطمئن و پشت گرم چند نفر از تبعه میرزا آقا را به اسم این که در حکومت منصور الملک هر روزی یکنفر مأمور برای عدلیه و نظمی و غیره می‌آید تلگرافاً شکایت نمائیم که ما این مأمورین را نمی‌خواهیم می‌روند تلگرافخانه در آن جا حاجی تقی تلگرافی می‌نویسد که ما منصور الملک را نمی‌خواهیم، هر چه اصرار می‌کند غیر پنج نفر تبعه مخصوص میرزا آقا و فراش تلگرافخانه احدی امضا نمی‌کند، سواد شکایت آنها را هم عرض می‌کنم به محض رسید تلگراف به آقای ظهیرالسلطان فدوی را احضار کرد، فدوی هم به ملاحظه این که بی‌تحقیق حکمی درباره کسی نخواهد شد حرکت کرده، مشهد آمد. حالا که مشهد آمده می‌گویند: شما معزولید، ماندام متحیر که بدون هیچ تقصیری، در صورتی که در این مأموریت مبلغ کلی قرض و مخارج اداره حکومت دره‌جز نموده و نهایت مواظبت را در خدمت خود نموده بعد از این همه خدمات آیا به چه جهت و کدام تقصیر باید اینطور ظلم بشود این احضار و عزل اگر ترفیع خدمت است آن خدمت کجا است؛ و اگر تنزل است برای چه و به کدام جهت؟ هر گاه با وجود داشتن قانون و اساس مقدسی مشروطیت باز کارها به اغراض شخصی و به میل و اراده یکنفر است بی‌تحقیق و رسیدگی هر کی را بخواهند خراب می‌نمایند آن هم امریست علیحده والا محض رضای خدا رفع ظلم از بنده فرموده به احقاق حق بفرمایند.

فدوی منصورالملک

سواد تلگراف

مقام منبع مدیر ایالت کبری دامت شوکته - مکرر عرض شد بودن حاجی تقی و بعضی تولید فساد می‌کند، کمال غرض فرمودید، نتایج اسباب چینی چند وقته او قریب الوقوع است اسباب خیر می‌کنند بعضی هم که حضور مبارک تعهدات کرده فراموش شوند چون عادت دیرینه آنهاست اگر متعرض ارگ حکومتی و ادارات شوند. نمره ۱۶۶ ۲۸ رمضان محمدعلی [منصورالملک]

جواب تلگراف بعد از ده روز ذسیده است که هنوز خبری نبوده، حکومت از قرار مذکور باز مردم از شما شاکی هستند، البته بزودی باید رفع دلتنگی مردم را از خود بنمائید و سریعاً نتیجه را یعنی رضایت مردم به من برسد به امرشون باید به همان طور که سابقاً دستورالعمل داده شده کمال رفاقت و دوستی را داشته باشند. نمره ۷۸۰۸ ظهیرالسلطان

مدیر ایالت خراسان

ساحت مقدس دارالشورای ملی شیداله ارکانه

تلگرافی که تبعه میرزا آقا و فراش تلگرافخانه من باب شکایت از فدوی کردهاند، این مضمون است که منصورالملک از ما مالیات می‌خواهد و قبض نمی‌دهد، و می‌گوید: برای جزئی قبض چایی داده نمی‌شود، ما او را می‌خواهیم از اداره مالیه، امر به تحقیق شد، ولی آقای ظهیرالسلطان احضاری معزول کرد. در صورتی که بحق خدا والله العلی العظیم هیچکدام آنها مالیات بده نیستند، و نگهی راجع به مالیات گذشته از اینها چه تحقیق و رسیدگی بعمل آمد که صدق عرض آنها معلوم گشت.

با وجودی که یک دینار بودجه از دیوان مرحمت نشده و مبلغ کلی خرج اداره حکومتی به قرض گذرانده حاضر تحقیق شود اگر دیناری تعدی کرده باشم همه نوع مجازات بشوم والا رفع این ظلم را بفرماید که من بعد اینطور؛ اغراض شخصی خدمات خدمتگزاران را هدر ننمایند. از قرار معلوم محض غرض بعضی تهمتها به بنده نموده، به قید التزام ملتزم می‌شوم که اگر یکی از آنها راست باشد مستوجب سربریدن باشم و اگر هم خلاف آن ظاهر و معلوم گردید، حکم آن با وکلای اعظم است.

فدوی منصورالملک

نمره ۱۸۵، ۱۰ شهر شوال المکرم ۱۳۲۸ ق. مطابق ۲۱ میزان ۱۲۸۹ ش.

ساحت مقدس دارالشورای کبرای ملی دام بقانه

حاجی تقی نام که از شرارت و بهمزنی معروف تمام خراسان است پارسال در آشوب دره‌جز ریختن به ارگ حکومتی و بیرون کردن کارگزاران با میرزا آقا همدست بود، مخصوص در غارت نوخندان، ریش سفید صیدعلیخان و مصلحت گزار میرزا آقا در آمدن ناصرالمله به دره جز بحکم ایالت و انجمن محترم ایالتی او تبعید شد، از وقتی که پسر صیدعلیخان آمده است باز در نزد مشارالیه است، سه ماه قبل او را با اسم و کالت پسر صیدعلیخان به دره‌جز فرستادند. پیرغلام عریضه به آقای ظهیرالسلطان (معاون ایالت) عرض کرد که این شخص در شرارت و فساد معروف و پسر صیدعلیخان مخصوصاً او را وکیل کرده است به خیال فساد. مستدعیم آمدن او را موقوف و دیگری را مأمور فرمایند، قبول نشد، و محض ورود بنا کرد به آدم دیدن و مجلد به مهر صوفیه رسانیدن، باز حضور مبارک معاون ایالت عرض شد اعتنائی نفرمودند، حتی رئیس نظامیه به اداره مرکزی اطلاع داد و انجمن ولایتی به انجمن ایالتی نوشتند اینها کم نبود که میرزا آقا را هم برای همدستی او فرستادند، محض ورود از بعضی حرکات و حرفهای معلوم بود مطمئن است مشغول شد مجدداً عرض شد فایده نکرد تا این که نتیجه خیال و اسباب چینی‌ها که مشغول بودند بروز کرد، تلگرافاً عرض شد و احضار حاجی تقی را محض تسکین افساد استدعا کرد و پس از ده روز جواب رسید سواد عرض و جواب در لف عریضه به نظر مبارک خواهد رسید، مطلب معلوم خواهد شد. اینک جماعت صوفیه با برادر میرزا آقا از قلعبجات قراشلو که یک بلوک دره‌جز است به مدیری میرزا آقا یا علی کشان وارد تلگرافخانه، و حاجی تقی به سایر مردم وانمود می‌کند که این خالصه را که از دولت اجاره می‌کنند جهت او عرض می‌کنم ولی ضمناً از پیرغلام شکایت می‌نمایند این فدوی تمام هفتاد سال عمر خود را صرف خدمت دولت و ملت کرده است. خلاصه استدعائی که از حضور مبارک دارد اینست که در کمال دقت به عرایض این اشخاص رسیدگی فرمایند، اگر فدوی ظلمی و تعدی به کسی وارد آورد بموجب همین عریضه سر فدوی را بزنند. والا چرابی جهت درصدد افتضاح و بدنامی فدوی هستند. اگر بودن فدوی در دره‌جز مصلحت نبود اشاره می‌فرمودند در کمال تشکر استغفا می‌داد الحمدلله زمانی است که مایل به لجاجت و غرض با کسی نباشد تمام این غرض و لجاجت بود جهت غرض چون خیلی معطل شود، نتوانست غرض نماید بعد عرض خواهد شد، استدعا دارد که به داد این پیرغلام برسند که تمام تمام خواهد شد.

زیاده جسارت است [منصورالملک]

یک ماه قبل نیز مراتب را به حضور مبارک حضرت اشرف والا آقای وزیر داخله روحنا فداه کتباً و تلگرافاً عرض کرده است.

مجلس شورای ملی، نمره کتاب ثبت ۸۸۷/۱۰۲۳، از: دره‌جز، بتاريخ ۲۷ شهر ذیقعد ۱۳۲۸ قمری.

آقای منصورالملک - مشروحه تظلم آمیز مبنی بر اقدامات غیرقانونی حاج تقی و عدم مساعدت معاون ایالت خراسان به مجلس واصل شد و مراتب به وزارت جلیه اخطار گردید. وزارت معزی الیهما در اینباب دستورالعمل لازم به ایالت خراسان دادهاند، البته اقدامات لازمه نموده موجبات آسایش شما را فراهم خواهند نمود.

[امضاء]

سواد راپرت رئیس پست ایالت خراسان است، نمره ۸۳۶، مورخه ۲۵ برج ثور ۱۳۲۸ ق.

در جواب مرقومه نمره ۲۹۴۱ مورخه دهم ربیع الثانی راجع به تظلم مسعودخان به وزارت جلیله داخله که اظهار داشته، هفتصد تومان به رئیس پست دره‌جز در سنه پیچی نیل داده، و حالیه پیشکار مالیه قبول نمی‌کند و سوال فرموده بودید آیا این حقوق سوار را به رئیس پست دره‌جز داده یا خیر، و اگر داده شده به چه مصرف رسیده؟ محترماً عرض می‌شود، دره‌جز دویست نفر سوار دولتی دارد که در سال چهار هزار تومان دولت به آنها حقوق می‌دهد و بایستی همیشه برای انجام خدمت حاضر باشند، و این عده سوار هم همیشه ابوابجمع حکومتی آن جا بوده.

از زمانی که در دره‌جز پُست‌خانه دایر شده، معمول این طور بوده که حمل و نقل پُست را به توسط چند نفر از این سوارها از دره‌جز به قوچان، و از قوچان به دره‌جز می‌کردند که اداره پست کرایه جداگانه برای حمل و نقل پست نمی‌داده است. و جهت هم این بوده است. چون دخل پُستی دره‌جز قابل نبوده و نیست به این جهت مقرر شده که سوار دولتی حمل و نقل نماید و این ترتیب سالهاست جاری است. مثل این که در بجنورد و سرخس و خواف هم همین ترتیب معمول است. که حکومت از سوارهای دولتی که ابوابجمعی دارد سواری برای حمل و نقل کردن پست می‌دهد. در سنه قوی نیل که شاهزاده جلال السلطان حاکم دره‌جز شده بود و به ملاحظه این که در وقت حرکت پُست اغلب سوار حاضر نبوده و پست ارتق روس مرتب نمی‌رسیده و همه روزه رئیس پست یا حکومت در مذاکره و جواب و سوال بوده است و پست تأخیر می‌افتاده، جلال السلطان قرار داده بود که دیگر سوار برای حمل پُست ندهد و در عوض قرار داده بود ماهی سی و نه تومان به رئیس پُست بدهد که خود رئیس پُست سواری برای حمل پست بگیرد که کاری جداگانه نداشته باشد و مسئول اداره پست باشد که دیگر تأخیری در حرکت حمل و نقل پُست بعمل نیاید. در سنه پیچی نیل که صیدعلیخان حاکم دره‌جز شده بود همین قسم رفتار نموده و در سنه تخاقوی نیل که صیدعلیخان معزول و منصورالملک برادر مشارالیه منصوب شد به حکومت دره‌جز، دیگر وجه نقد برای حمل و نقل پُست نمی‌داد و مجدداً به ترتیب سابق سوار برای حرکت دادن پست معین نمود، و چند ماهی سوار حمل می‌کرد، پس از آن باز هم منصورالملک سوار دولتی را موقوف کرده و قرارداد ماهی سی تومان به رئیس پُست دره‌جز وجه نقد می‌پرداخت که خود او سوار بگیرد و پست را حمل و نقل کند. رئیس پُست هم سورا گرفته آن حقوقی که در حکومت دریافت می‌کرد به سوار می‌داد، و این ترتیب تا آخر برج حمل ایت نیل هذالسنه برقرار بود. در آخر برج حمل ریاست قشون خراسان یک نفر نماینده قشونی به دره‌جز فرستاد و سوار دره‌جز را از ابوابجمعی حکومت خارج نمود و تحت ریاست نماینده قشونی برقرار شد. لهذا منصورالملک حاکم دره‌جز کاغذی به رئیس پست آن جا نوشت که تاکنون من متقبل حمل و نقل بیست یوم به ملاحظه این بود که سوار ابوابجمع من بود ولی حالیه مأمور قشونی مستقیماً آمده و سوار از من متنزع شده می‌دانید. به اداره قشون رئیس پُست دره‌جز تفصیل را اطلاع داد بنده هم با رئیس قشون مذاکره کردم و تلگرافی به مأمور قشونی دره‌جز گرفتم که پُست را کمافی السابق یا سوار دولتی حمل نمایند، و حالیه پُست مجدداً یا سوار دولتی حمل می‌شود و دیگر وجه نقدی به رئیس پُست دره‌جز داده نمی‌شود که او سوار مخصوص بگیرد این بود کلیه شرح سوار دره‌جز و وجهی که به رئیس دره‌جز در این مدت داده شده که عرض شد. مقصود این است وزارت جلیله مالیه یا اداره پُست چیزی نباید از این بابت محسوب دارد چون باید پست آن جا را سوار دولتی حمل کنند منتهی هر وقت حکومت سوار دولتی می‌داده است که او سوار مخصوص بگیرد این بود کلیه شرح سواره دره‌جز و وجهی که به رئیس دره‌جز در این مدت داده شده که عرض شد مقصود این است وزارت جلیله مالیه به اداره پست چیزی نباید از این بابت محسوب دارد چون باید پُست آن جا را سوار دولتی حمل کنند منتهی هر وقت حکومت سواره دولتی می‌داده است، وجه نقد برای حمل پُست نمی‌داده و هر وقت وجه نقد می‌داده دیگر سواری نمی‌داده، پست یا همان وجه نقد سوار می‌گرفته فقط حرف صیدعلیخان پدر مسعود خان در این مقدمه براتی است که در وقتی سوار دولتی برای حمل پست نمی‌داده و وجه نقد می‌پرداخته که خود اداره سوار بگیرد که پست مرتباً حمل و نقل شود می‌گوید وجه مزبور علاوه بر مآخذ مواجب سوار بوده است و باید اداره مالیه محسوب نمایند. حال وزارت مالیه محسوب دارد یا ندارد ربطی به عالم اداره پُست ندارد و این مسئله باید در بین مالیه و صیدعلیخان ختم شود.

پست و تلگراف، اداره پست، نمره ۲۳۳، تاریخ ۲۵ شهر جمادی الاخر سنه ۱۳۲۸ ق.

وزارت جلیله داخله - در چندی قبل مطابق مرقومه تحت نمره ۲۷۷۹/۷۸۵۴ که متضمن سواد مراسله مسعودخان و سواد رقعہ وزارت مالیه راجع به هفتصد تومان حقوق سواره پست دره‌جز به آن شرح شرف وصول بخشید و در این باب به رئیس پست ایالتی خراسان نوشته شد که تحقیقات لازمه

کرده، توضیحات بدهد. البته راپورتی از رئیس پست مزبور مشروحاً به اداره پست رسیده که سواد آن را لفاً تقدیم داشت، ملاحظه خواهند فرمود. زیاده عرضی نمی‌کند.

[امضاء] : شکرالله صدرايي

[مهر] : وزارت پست و تلگراف

[حاشیه] : اداره شرق - سواد به وزارت مالیه خواهند فرستاد.

سازمان اسناد ملی ایران. شماره سند ۴۳۲۷-۲۹۰۰۰ محل در آرشیو

۳۷۸ ن ن آب ا

[نامه ملک الشعراء به الکساندر بولدیروف]

[۴۱/فوریه/۱۹۴۶]

دانشمند محترم!

مرقومه شریف مورخه ۲۰ ژانویه ۴۶ توسط «وکس» به من رسید. از تأخیری که در وصول جواب نامه و رسید دو مجلد کتاب دست داد اندکی نگران شدم. ولی یقین داشتم که به شما رسیده است. جلد سوم این سلسله، عنقریب از طبع بیرون خواهد آمد و امیدوارم هر سه جلد مورد مطالعه و پسند قرار گیرد. درباره آثار فولکلور مرقوم فرموده بودید هر گاه اشعار فولکلور می‌بود یعنی به زبان عامیانه (زبان توده) گفته شده بود محال بود بنیان و اساس آن، زبان به زبان و سینه به سینه خراب شود. اما این شعرها در اصل شعر عادی و به زبان ادبی عصر گفته شده است و بعد به زبان توده افتاده و از صورت حقیقی منحرف شده است و غلط از کار در آمده است. اگر من درست فهمیده باشم، شعر فولکلور آن شعری است که به زبان عامیانه یا به توسط خود عوام گفته شده باشد. در آن صورت همیشه صورت اصلی را حفظ می‌کند. اما این شعر خاص قصیده (شاهزاده بلغار) که به سنائی نسبت داده شده است اگر از سنائی نباشد از شاعر قدیمی دیگری است که قدری به زبان توده نزدیک گفته است و اتفاقاً این قصیده در خراسان هم یک قرن قبل شهرت زیادی داشته و در مکتب‌خانه‌ها تدریس می‌شده و من آن را از استاد [منظور صیدعلیخان است] شنیده بودم که می‌گفت: «ما در شهر دره‌گز (شهر سرحدی خراسان که به خاک آخال و ابیورد متصل است) در مکتب خانه این شعرها را از بر کرده بودیم.»

نشر دومین مقاله شما را درباره «واصفی» اسباب خوشوقتی است، خاصه هر گاه نسخه‌های تازه‌تری هم از افغانستان به دست شما برسد.

نسخه چاپ سنگی از قطران که به اسم دیوان رودکی چاپ شده، پیدا شود اما در آن دیوان اشعار رودکی هم چاپ شده و قسمتی هم اشعار قطران را دارد. و نمی‌شود آن را دیوان قطران نام نهاد. اما دیوان خسی قطران در تهران مکرر به دست می‌آید و آنها هم از دو خانواده و دو طایفه است. یکی کوچک و دیگری بزرگ و دیوان بزرگ را باید به دست آورد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

* رئیس گروه پژوهش سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

۱- قارشی قوزیلو یا چاپشلو تیرهای از ایل افشار می‌باشند، این طایفه در گذشته در قارشی قوزی بخارا می‌زیستند. بعد از استیلای مغول به آذربایجان کوچیده و سپس به فرمان شاه اسماعیل اول به ابیورد (میاب، کپکان، دستجرد، درون) انتقال یافته‌اند [حدود ۹۱۶ پس از تسخیر مناطق مرزی درگز توسط شاه اسماعیل]، عدمای از آنان بین کپکان و دستجرد، قلعه چاپشلو را ساخته و سکونت نمودند و عدمای هم در دره درون در قلعه نوخندان اقامت گزیدند. حکمرانان درگز از زمان نادرشاه تا سال ۱۲۹۷ شمسی از این طایفه بودند.

سیدعلی میرنیا. ایلات و طوایف درگز، جلد دوم (مشهد: چاپخانه خراسان، ۱۳۶۲) ص ۳۵.

۲- کلیم الله توحیدی (کائیمال). حرکت تاریخی کرد به خراسان (مشهد: مؤلف، ۱۳۷۱)، چاپ دوم، ص ۳۱۹.

۳- ابوالفضل قاسمی. خاوران، گوهر ناشناخته ایران (تهران: چاپ تهران، ۱۳۴۹) ص ۲۲۷.

۴- نقیب نقوی. مقاله نامه خراسان (مشهد: معاونت فرهنگی استان قدس رضوی، ۱۳۷۳) چاپ دوم، ص ۳۰۲.

۵- دو نسخه خطی به شماره‌های ۴۳۲۹ و ۴۳۳۰ در کتابخانه ملک موجود است که در یکی از کتابها، مطالبی در مورد نفوس دره‌جز به سبک و سیاق ذیل نوشته شده، احصائیه خاندان صیدعلیخان از این قرار بوده:

تفصیل تعداد نفوس ولایت دره‌جز بتاریخ شهر ذیحجه الحرام سنه قوی‌ئیل ۱۳۰۰ قمری.

قصبه محمدآباد محل سکناي حکومت دره‌جز است، از قرار معمول:

حاکم ولایت: محمد علیخان بیگلربیگی

صیدعلیخان برادر بیگلربیگی

اولاد ذکور سه نفر - بستگان ایشان ده نفر - عمله و خدمتکار سی نفر.

اولاد ذکور یک نفر - بستگان پنج نفر - عمله و خدمتکار ده نفر.

قراخان برادر بیگلربیگی

علی یار آقا برادر بیگلربیگی

اولاد ذکور یک نفر - بستگان هفت نفر - عمله و خدمتکار ده نفر.

اولاد ذکور یک نفر - بستگان هفت نفر - عمله و خدمتکار ده نفر.

صاریخان آقا برادر بیگلربیگی

جعفرقلی آقا برادر زاده بیگلربیگی

اولاد ذکور یک نفر - بستگان شش نفر - عمله و خدمتکار ده نفر.

اولاد ذکور یک نفر - بستگان سه نفر - عمله و خدمتکار چهار نفر.

۶- سیدعلی میرنیا. سرزمین و مردم درگز (مشهد: انتشارات سخن گستر، ۱۳۸۱) ص ۸۱

۷- ابوالفضل قاسمی، همان، ص ۲۲۷.

۸- نشریه آینده، سه مطلب از یک نویسنده، سال ۱۱، ش ۱، (فروردین - خرداد ۱۳۶۴)، ص ۱۷۶.

۹- غلامرضا ریاضی، دانشوارن خراسان (مشهد: شرکت چاپخانه خراسان، ۱۳۳۶)، ص ۲۳۷-۲۴۸.

۱۰- همان، ص ۲۳۷.

۱۱- مرد نسب دان.

۲۱- میرزا مهدی گیلانی، متخلص به خدیو و معروف به میرزای خدیو مردی بوده اهل فضل و ادب و به سرودن اشعار فارسی و عربی و در علوم متداوله زمان در هرباب رنجی برده هیئت، نجوم، طب، تشریح، الهیات، طبیعیات و ریاضیات را فرا گرفته، در هر باب اطلاعاتی داشت و مدتی نیز در نجف به تحصیل فقه و اصول مشغول بود؛ سرانجام به غلامعلی هندی که در بغداد حلقه ارشاد داشت عقیده مند و مرید وی گردید سپس به مشهد رفت و اندکی بعد حاج میرزا حبیب به اتفاق حاج غلامحسین شیخ الاسلام به مشهد رفتند.

چون حاج میرزا حبیب مجتهد معروف و بسیار متفقد خراسان بوی ارادت می‌ورزید و مرید او شده بود دیگران هم بوی تاسی کرده، با وی مراد پیدا کردند و کارش بالا گرفت و مدتی رونقی داشت و چون در سراچه منزل داشت و مریدان خاص او در آن جا جمع می‌شدند، به این مناسبت آنرا «اصحاب سراچه» می‌گفتند.

چندی بدین منوال گذشت و بعد چون بر علیه آنان غوغائی برپا شد و جمعی هم در صدد کشتن میرزا خدیو برآمدند بدین جهت اصحاب ناگزیر گردیدند که متفرق شوند و عده‌ای هم از آنان را والی خراسان تبعید نمود و خود میرزای خدیو هم ناچار از ترس مردم مسافرتی کرد و پس از چندی دوباره به مشهد بازگشت و در همان خانه محقر خود که یکی از خوانین خراسان برای او خریداری نموده بود، در حال انزواء با مناعت طبع و قناعت می‌زیست تا این که در سال ۱۳۰۹ قمری درگذشت.

مهدی بامداد شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، جلد ۶ (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۸) چاپ پنجم، صص ۲۷۰-۲۷۱.

۱۲- ابراهیم عنبرانی، سیدعلیخان در گزی، فرهنگ خراسان، سال سوم، شماره ۳ و ۴ (آذرماه ۱۳۳۹)، ص ۵.

۱۴- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، به سعی و اهتمام علی حبیب (تهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۱)، چاپ چهارم، ص ۲۲.

۱۵- محل شهر فعلی محمداباد زمانی مرکز ولایت در گز (خاوران)، اتک در ایورد بوده و پس از خرابی آن به چابشلو و بعد به دستگرد انتقال می‌یابد. به پاده لنگ در کنار گلریز و چقرو ارتیان انبوهی از نی و به صورت جنگل پوشیده بوده است. چون در موقع تاخت و تاز ترکمنها به آبادیهای در گز، این جنگل، مخفی گاه مناسبی برای غارتگران بود، لذا بیگلر خان، حکمران وقت منطقه قاجار - پادشاه وقت ایران - نسبت به انجام منظورش در خواست کمک نماید. از طرف شاه قاجار به حکمرانان بجنورد، قوچان و کلات فرمان داده می‌شود که با ملزومات کافی به منطقه رفته و در انجام خواسته‌ی بیگلر خان اقدام و کمک نمایند. آنان با جمعی از سواران و معمار، بنا و به در گز رفته و در اطراف دستگرد مرکز حکومتی چادری برپا ساخته و همراهان را در آن اسکان می‌دهند و در نتیجه با معاضدت آنها و یاری اهالی، شهر محمداباد به سبک نقشه‌ی عشق آباد پیریزی می‌شود و در مدت شش ماه بنای شهر جدید گذاشته می‌شود و بنام محمدشاه قاجار (محمداباد) نامگذاری و ساکنین دستگرد به شهر جدید منتقل می‌شوند. ارگ مناسبی هم برای حکومت بنا کرده و مرکز حکومتی را هم به آنجا انتقال می‌دهند.

احمد تکلیفی چاپشلو، ادبیات عامه در گز (مشهد: سخن گستر، ۱۳۷۹)، صص ۲۸-۲۷.

۱۶- تراکمه، مآخوژی از تازی، ترکمانان، ترکمن‌ها.

علی اکبر نفیسی (ناظم‌الاطباء)، فرهنگ نفیسی، ج دوم (تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۱۸)، ص ۸۳۳.

۱۷- گزارش کلنل استورت، در زمان ناصرالدین شاه، توسط علی مترجم دربار همایون و جهت اطلاع شاه ترجمه گردیده، این گزارش توسط نگارنده تصحیح و انشاءالله بزودی چاپ و منتشر می‌شود.

۱۸- خاطرات پرنس ارفع، به کوشش علی دهباشی (تهران: انتشارات شهاب ناغب و سخن، ۱۳۷۸)، ص ۱۰۰.

۱۹- روزنامه ایران سلطانی، شماره ۲۳، بتاريخ ۸ ذی‌قعدة الحرام ۱۳۳۱ قمری، ص ۱۸۴.

۲۰- سیدعلی میرنیا، سرزمین و مردم در گز (مشهد: سخن گستر، ۱۳۸۱)، ص ۸۴.

۲۱- همان، ص ۸۴.

۲۲- محمدناصر خان، پسر دوم امیرحسین خان شجاع‌الدوله، در سال ۱۳۱۱ ق. به حکومت قوچان منصوب شد. در زمان حکومت وی زلزله تاریخی قوچان در طی دو سال ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ ق. شهر را یکی ویران و شهر جدید به محلی فعلی انتقال یافت. محمد ناصر پس از ده سال حکومت در ماه ذیحجه ۱۳۲۰ ق. در قوچان درگذشت.

علی حیدری، رجال و مشاهیر قوچان (مشهد: انتشارات محقق، ۱۳۷۸)، صص ۱۶۰-۱۶۱.

۲۳- کلیم‌الله توحیدی، حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج چهارم (مشهد: ناشر مؤلف، ۱۳۷۳)، صص ۱۳۲-۱۳۳.

۲۴- روزنامه جبل‌المتین، سال چهاردهم، شماره ۴۱ (۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ ق.)، ص ۱۶.

۲۵- نشریه آینده، همان، ص ۱۷۶.

۲۶- سیدعلی میرنیا، سرزمین و مردم در گز، همان، صص ۸۳-۸۴.

۲۷- حاج میرزا حبیب خراسانی، فرزند حاج میرزا هاشم شهیدی، در سال ۱۲۶۶ متولد شده، مقدمات را در مشهد و برای تکمیل تحصیلات به عتبات رفته، به محضر میرزای مجدد و میرزای دشتی و فاضل دربندی حضور یافته تا سرآمد اقران گردید چنان که گویند کتاب تعادل و تراجیح و رساله لباس مشکوک را که از تقریرات استادش گرد آورده، چون تقدیم حضور کرد بسیار مورد تحسین قرار گرفت و حدود ۱۳۰۰ هجری به اخذ اجازه اجتهاد به وطن خویش بازگشت و به ترویج احکام پرداخت. مشارالیه دیوان بزرگی به یادگار گذارده و در شعر «حبیب» تخلص می‌کرده است.

حاج میرزا حبیب در ۲۷ شعبان سال ۱۳۲۷ درگذشت و در حرم مطهر رضوی، پشت سر مبارک دفن شد.

میرزا عبدالرحمن، تاریخ علماء خراسان، با مقدمه و تصحیح محمدباقر ساعد خراسانی (مشهد: کتابفروشی دیانت، ۱۳۴۱ ق.)، صص ۲۷۵-۲۷۶.

۲۸- پدر سید محمود فرخ، شاعر معروف.

۲۹- هفتاد سالگی فرخ (بمناسبت هفتادمین سال ولادت سید محمود فرخ، زیر نظر مجتبی مینوی (تهران: انتشارات مجله یقما، ۱۳۴۴ ش.)، ص ۱۴.

۳۰- شیخ عبدالجواد، فرزند ملاعباس نیشابوری، در سال ۱۲۸۱ قمری، در نیشابور متولد شد تا شانزده سالگی در نیشابور به خواندن مقدمات مشغول بود، آنگاه به مشهد رفت و در مدرسه خیرات خان و بعد در مدرسه فاضل خان و مدرسه نواب منزل اختیار کرد. فنون ادبی چنانکه در سابق معمول بود فراگرفت. از آثار او رساله‌ای در جمیع بین عروض و شرح معلمات و چند جزوه در تخلص شرح خطیب تبریزی بر حماسه ابی تمام می‌باشد. او تا پایان عمر مجرد زیست و جز به جمع نواذر و ذخایر ادبی نپرداخت. عاقبت در ۱۲ ذی‌قعدة در ۱۳۴۴ ق. بدرود حیات گفت.

نقیب نقوی، همان، ۱۸۲.

۳۱- دیوان اشعار ادیب نیشابوری، به کوشش یدالله جلالی پندری (تهران: چاپ و نشر بنیاد، ۱۳۷۷)، چاپ دوم، صص ۵۱-۵۲.

۳۲- دیوان حاج میرزا حبیب خراسانی، همان، ص ۲۲.

۳۳- ابراهیم عنبرانی، همان، صص ۵-۶.

۳۴- همان، ص ۶

۳۵- سرپرسی سایکس. تاریخ ایران، ج دوم، ترجمه محمدتقی فخر داعی گیلانی (تهران: زوار، ۱۳۳۵) ص ۳۸۴.

۳۶- دیوان اشعار ادیب نیشابوری. همان، ص ۵۴.

۳۷- ابوالفضل قاسمی. همان، ص ۳۸۳.

۳۸- دیوان اشعار ادیب نیشابوری. همان، ص ۵۴.

۳۹- ابوالفضل قاسمی. همان، ص ۳۳۰.

۴۰- رونوشت سند در این مقاله آورده خواهد شد. برای اطلاع ن. ک: علی میرانصاری. نامه‌های بهار (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹) صص ۱۶۷-۱۶۸.

۴۱- سیدعلی میرنیا. سرزمین و مردم درگز. همان، ص ۸۴.

۴۲- غلامرضا ریاضی. همان، صص ۲۳۷-۲۳۸.

۴۳- دیوان اشعار ادیب نیشابوری. همان، ص ۵۵.

۴۴- سیدعلی میرنیا. سرزمین و مردم درگز. همان، ص ۱۷.

۴۵- مهدی بامداد. همان، ص ۱۳۳. و ابراهیم عنبرانی. همان، ص ۷.

۴۶- سیدعلی میرنیا. سردارانی از ایلات و طوایف درگز در خدمت میهن (مشهد: ناشر مؤلف، ۱۳۱۶)، ص ۱۱۸.

۴۷- همان، ص ۱۱۸. و ابراهیم عنبرانی. همان، ص ۶.

۴۸- همان، ص ۱۱۸.

۴۹- سیدعلی میرنیا. سرزمین و مردم درگز. همان، ص ۹۰.

۵۰- ملک‌الشعرا بهار. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ج دوم (تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۹) صص ۲۳۹-۲۳۰.

۵۱- ابراهیم عنبرانی. همان، ص ۷.

۵۲- سیدعلی میرنیا و سرزمین و مردم درگز. همان، ص ۹۳.

۵۳- محمد گلبن. بهار و ادب فارسی (مجموعه یکصد مقاله از ملک‌الشعرا بهار)، (تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۲۵۳۵) ص ۸.

۵۴- دیوان بهار، ج اول (تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴) چاپ سوم، صص ۲۵۶-۲۵۷.

۵۵- میرزا محمود صارم الممالک درگزی، فرزند سیدعباس، از خانواده سادات درگز است. که پس از رسیدن به رشد و سن بلوغ، جوانی شجاع و سوار کاری زنده و کار آمد بوده و به خاطر شجاعتش مورد توجه نایب‌الحکومه نوخندان و حکومت درگز قرار می‌گیرد. چندی جزء سرکرده سواران حکومتی به مأموریت‌هایی اعزام شد و در این مأموریت‌ها لیاقت، رشادت و شایستگی خود را نشان داد. سپس بعنوان نایب‌الحکومه لطف‌آباد منصوب شد. او در درگیری‌های متعدد زبردست خان، کلنل پسیان، خلع سلاح ترکمن صحرا، شورش لهاک خان باوندی و... شرکت داشت و در سال ۱۳۰۰ ش. لقب صارم‌الممالک گرفت. صارم درگزی مردی وطنخواه و در راه خلعت به میهن و هم‌میهنان فداکاری‌هایی نموده است و آثار خیریه‌ای از خود باقی گذارده است. از خدمات ارزنده صارم، احداث خیابان، بازار، مدرسه، پل و مسجد در نوخندان و حمام و مدرسه در برج قلعه و وقف چند خانه و ده در بند مغازه در خیابان خسروی مشهد جهت قرائت قرآن، اطعام و لباس و سوخت برای مستمندان و فقرا می‌باشد.

صارم درگزی از طرف قوام‌السلطنه سالها حاکم درگز، رادکان، چناران و بخش رخ تربت حیدریه بوده است.

برای اطلاع بیشتر رجوع شود به خاطرات ایشان که عنقریب به چاپ می‌رسد.

۵۶- کیفر. مجازات. تنبیه.

۵۷- رضاخان، از این خبر متوحش شده و از طرفی بیم داشت که میباید در موقع حرکت به طرف شهر سوء قصدی بر علیه او بشود به این خاطر عده‌ای از ریش سفیدان را با خود همراه کرد.

۵۸- به اقتباس از نسخه خطی «خاطرات صارم‌الممالک».

۵۹- اصل: دوکواد.

۶۰- علی میرانصاری. نامه‌های بهار (تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۹) صص ۱۶۷-۱۶۸.

اسم است... (Handwritten text in a box, likely a transcription or a specific document related to the article's subject matter.)

خط مرحوم سیدعلی خان درگزی

۳
سازمان اسناد ملی ایران

